5/7/13

ما چند صورت انقلاب نسبت را طرح می کنیم و سعی می کنیم بحث ها را هم بر مبنای متعارف آقایان و هم مبنای خودمان قائل هستیم توضیح بدهیم و برخی نکات جزئی تر عرض کنیم.

صورت اول صورتی بود که یک عامی داریم دو تا خاص صادر شده باشد .که اگر یک خاص قطعی باشد و یک خاص ظنی، آیا اول باید خاص قطعی را مخصص عام قرار داد و بعد نسبت عام مخصَص را با خاص دیگر سنجید که عموم و خصوص من وجه می شود. مثال: اکرم العلماء و لا تکرم الفساق من العلماء و لا تکرم النحویین من العلماء ؛ اگر لا تکرم الفساق من العلماء قطعی باشد. در این جا یک نکته ای در فرمایش آقای حاج شیخ مطرح است و آن این است که اولا مرحوم حاج شیخ ظهور عام یا مطلق را به وسیله قرینه منفصل تغییر یافته می داند عقیده اش این است که قرینه منفصل در تقویت ظهور عام در باقی اثر گذار است ؛ و آن را مثل متصل می داند. البته ظهور عام در مراد استعمالی تاثیر ندارد ولی در مراد جدی اثر گذار است.

 وقتی که چنین است قهراً آدم تصور می کند که اکرم العالم وقتی دو تا خاص داریم باید قائل به انقلاب نسبت بشویم ولی ایشان تعبیر می کند که این دو تا خاص در عرض واحد هستند، وجهی ندارد که یکی از این ها مخصص عام تلقی بشود.

این جا گفته است: اینها در عرض هم هستند اما اینکه در عرض هم هستند یعنی چه! چرا در عرض هم هستند؟ توضیح بیش از این نداده است . ولی در ادامه نکته ای را متعرض می شوند : که اگر یکی از این خاص ها زودتر وارد شده باشد و یکی دیرتر وارد شده است اسبقیت زمان را مرجح قرار دهید هر کدام که زودتر وارد شد آن ظهور عام را تغییر می دهد ظهورش که تغییر کرد عام تغییر پیدا کرده است ظهور نسبتش با عام و خاص بعدی عموم و خصوص من وجه می شود ؛ ایشان می فرماید که نه، این مطلب درست نیست چون خاص ها هر دو از اول بیان می کنند و از زمان خودشان بیان نمی کنند حکمشان از اول صدور حکم عام است بنابراین این ها هر دو در عرض همدیگر هستند.

 این جا مرحوم شیخ انصاری تعبیری دارند در مورد این که چرا هر دو خاص در عرض واحد هستند این تعبیر به نظرم روشن تر است از تعبیری که مرحوم حاج شیخ بیان می کنند، تعبیرشان این است که عام ظهورش در تمام الباقی متوقف است بر عدم ورود خاص، و این جور نیست که به مجرد خاص اول ،عام ظهور در تمام باقی پیدا می کند ، خاص اول قرینه صارفه عام از عمومش است ، ولی قرینه معینه نیست بلکه :خاص اول به علاوه عدم صدور خاص دیگر و لو با اصالت عدم مخصِص منشا می شود که عام ظهور در تمام الباقی پیدا کند ، پس بنابراین آن عام دیگر را شما باید مخصص قرار بدهید وقتی که شما فحص نکردید و خاص دیگر را پیدا نکردید شما نمی توانید عام را ظاهر در تمام الباقی بدانید. این بیانی است که مرحوم شیخ مطرح در مورد عرضیت دلیل می فرمایند که یک بیان روشن تری است.

ان قلت : فرض می کنیم که عام اول صادر شده است، خاص اول یک مقدار زودتر صادر شده باشد و ما فحص می کنیم از مخصص اول است، هنوز خاص دوم صادر نشده است در این صورت این جا ، اگر قطع پیدا کنیم که خاص دیگری نیست چرا عام ظهور پیدا نمی کند در تمام الباقی! فرض این است که یک خاص بیشتر صادر نشده است خاص بعدی بعداً صادر خواهد شد، دراین زمان تنها یک خاص است در این صورت یک عام است و یک خاص است خب ظهور در تمام الباقی پیدا می کند .بنابراین چطور شما می گوئید ظهور در تمام الباقی بودن متوقف است بر این است که این خاص صادر نشده باشد.

ممکن است این ان قلت را *جواب* بدهیم بگوئیم : درست موقعی که خاص اول صادر شده است عام ظهور در تمام الباقی پیدا می کند ولی در هر زمان ظهور عام در تمام الباقی متوقف بر عدم صدور خاص در آن زمان است. بله در زمان اول عام ظهور در تمام الباقی پیدا کرد ولی این ظهور بقاءً موجود نیست و اگر بخواهد بقاءً موجود باشد باید بقاءً هم عدم وجود مخصص را هم احراز کنیم. اصلا ًفرض این صورت این است که ظهور را یک امر آنی الحدوث نمی دانیم می گوئیم ظهور به مرور زمان ممکن است تغییر کند. بنابراین عام در زمان صدور خاص اول ظهور در باقی(ماعدای خاص اول) داشته است ، ولی زمان صدور خاص دوم ظهور در باقی (ما عدای خاص ها) پیدا می کند ، هر زمان باید فحص کنیم از وجود مخصص و بنابراین به این معنا عرضیت دارد.به نظرم این حرف درست است رو مبنای متعارف آقایان.

این جا مرحوم آقای داماد به مرحوم حاج شیخ اشکال وارد کرده اند که اگر این مطلب را بپذیرید که ظهور عام با قرینه منفصل تغییر می کند آن وقت دیگر چرا قائل به انقلاب نسبت نمی شوید چون ظهورش که تغییر کرده است و به هر حال عام بعد از ملاحظه آن خاص، دیگر ظهورش در تمام عام نیست ظهورش در عام منهای خاص است.

از فرمایش مرحوم آقای داماد این گونه برداشت می شود که ایشان می خواهد بین خاص قطعی و خاص ظنی فرق بگذارند می گویند که با توجه به خاص ظنی که ما داریم ظهور عام د رتمام الباقی شکل می گیرد یعنی عام در تمام افراد منهای افرادی که مشمول خاص قطعی هستند ظهور پیدا می کند پس نسبت منقلب می شود.

ولی به نظر می رسد که اگر ما این تقریب را دنبال کنیم نباید بین خاص ظنی و قطعی فرق بگذاریم باید بین خاص اول و دوم فرق بگذاریم باید بگوئیم هر خاصی که اول وارد بشود ظهور را تغییر می دهد چون خاص اول اگر چه ظنی هم باشد ظهور عام را هم تغییر می دهد باید اسبقیت زمانی را ملاک قرار دهیم و آن کلام مرحوم حاج شیخ ؛ که اسبقیت زمانی نمی تواند ملاک باشد ناظر به یک حکم هستند؛ این مطلب ناتمام است درست که هر دو حکم ناظر به یک حکم است ولی خاص این نیست که از اول ظهور نداشته از زمانی که خاص می آید ظهور را از بین می برد نه کاشف از عدم انعقاد ظهور من اول الامر است کاشف نیست مقلب ظهور است مغیر ظهور است بنابراین این که هر دو به یک چیز ناظر هستند این که جواب نیست! ناظر باشند!

بحث این است که ایشان می گویند که اسبقیت زمانی تقدیمش وجه ندارد ، به دلیل این که هر دوی اینها به یک شی ء ناظر هستند بر فرض به یک شیء ناظر باشند ولی اگر یک موقعی خاص با ورودش کشف می کرد که آن عام از اول ظهور نداشت می گوئیم که خاص اول کشف می کند که از اول ظهور نداشته است و خاص دوم هم کشف می کند که از اول ظهور نداشته است هر دو مثل هم می ماند، هر دو کاشف از عدم ظهور من اول الامر هستند، ولی این گونه که نیست، خاص ظهور را از حالا از بین می برد.

اگر از جوابی که ما در توضیح کلام شیخ دادیم که ظهورات در هر زمان متوقف بر عدم وجود خاص در آن زمان است رفع ید کنیم، که به نظر من ان جواب، همه را پاسخ می دهد این حرف حاج شیخ که این ها چون ناظر به یک حکم هستند بنابراین هر دو خاص در عرض واحد هستند؛ به نظر این پاسخ نا تمامی است.

بیان مرحوم آقای داماد هم حالا این نکته را ضمیمه کنم و آن این است که آن بحث اسبقیت زمان، این اسبقیت زمان در کلام آقای روحانی در کتاب منتهی، با عنوان «اسبق زماناً» به آن اشاره شده است ،می گوید: اسبق زمانی مقدم می شود و عموم و خصوص من وجه می شود .

 به نظر می رسد اگر طبق مشیء ابتدایی بود بهتر باشد از این که طبق خاص قطعی و خاص ظنی بخواهیم فرق بگذاریم. البته درست است اگر اول خاص ظنی وارد شده باشد و بعد خاص قطعی وارد بشود علی ای تقدیر مخصص است چون قطعی است و لو نسبتشان هم عموم و خصوص من وجه باشد به لحاظ قطعیت بر عموم و خصوص من وجه هم مقدم است. این خیلی در مورد خاص قطعی مؤثر نیست. تاثیرش در مورد این است که خاص ظنی که مقدم است ان نسبت را تغییر می دهد طبق قاعده باید این گونه باشد ولی عرض کردم پاسخی که مرحوم شیخ این جا مطرح می کند با توضیحی که ما دادیم آن پاسخ، پاسخ همه بیانات آقایان (هم بیان آقای روحانی و بیان داماد) هست. توضیح اینکه : اگر نسبت تغییر پیدا می کند این متوقف است بر این که ما خاص دوم را ملاحظه نکنیم.

بنابراین عرض ما این است مجرد این که مکشوف ما حکم است باعث نمی شود که ظهور را به آن زمان ببرد ، ظهور از حالاست شما می گوئید که ظهوری که برای عام شکل گرفته است با مخصص اول این ظهور را باید نسبتش را با خاص دوم بسنجیم، خب نسبتش عوض شده است، ولو این که خاص دوم کاشف از عدم صدور حکم از اول باشد این دخالتی ندارد که مکشوف از چه باشد.

به نظر من می رسد که فرمایش مرحوم شیخ را اگر خوب تحلیل کنیم فرمایش کاملاً متینی است البته شاید با بعضی از مبانی شیخ جور در نیاید و معارض باشد ولی این فرمایش مرحوم شیخ به نظر می رسد فرمایشی است که هم اسبقیت زمانی را جواب بدهد هم قطعی بودن مخصص را پاسخ بدهد، در هر زمان ظهور عام در تمام الباقی متوقف است بر عدم وجود مخصص، پس این ظهوری که متوقف است بر عدم وجود مخصص، نمی تواند خودش مخصص را نفی کند. بلکه در رتبه سابقه باید عدم مخصص احراز شده باشد ، تا ظهور منعقد بشود. پس اگر در رتبه سابق عدم مخصص احراز نشده باشد اصلاً ظهور نیست پس این ظهور نمی تواند دافع و رافع آن عدم مخصص باشد.

در زمان اول یک اصاله عدم مخصص موجود بود زمان دوم دیگر اصاله عدم مخصص دوم موجود نبود، بعضی وقت ها هم اصلاً اصاله عدم وجود مخصص نبود یا جایی که اصلاً عدم مخصص قطعی بود در این صورت ظهور منعقد می شود. شما می خواهید بگوید که زمان دوم قطعی که نیست اصاله عدم مخصص هم جاری نمی شود ،ظهور در تمام الباقی بقاءً ندارد چون فرض ما این است که ظهور را آنی الحدوث نمی دانیم در هر لحظه ممکن است تغییر کند.

پس بنابراین رو مبنای مرحوم شیخ مطلب کاملاً صاف و مشخص است.

ولی بنابر مبنایی که ما دنبال می کردیم ؛این که این خاص کی وارد شده است قبل از وقت عمل یا بعد از وقت عمل، یک مقداری بحث ها به آن شکل و نحو نخواهد بود؛ بحث سر این است که اگر دو تا خاص وارد شده باشد هر دو قبل از وقت عمل باشند، یکی زودتر باشند و یکی دیرتر ولی هر دو قبل از وقت عمل، این جا اصلاً ظهور عام از اول شکل نمی گیرد ما اصل شکل گیری ظهور حدوثاً، ظهور که می خواهیم بگوئیم یعنی کاشفیت، کاشفیت عام متوقف است بر عدم صدور مخصص تا وقت عمل ، این جا بحث این که آن کاشفیت بقاءً از بین می رود نیست، اصلاً کاشفیت از اول منعقد نشده است، کاشفیت از مراد جدی متوقف است بر این که تا وقت عمل صادر نشده باشد. طبق این مبنا که اسبقیت زمانی خاص ها هیچ دخالتی در بحث ندارد این دیگر خیلی واضح است چون فرض این است که هر دو قبل از وقت عمل صادر شده اند و هر دو جزء العله هستند برای یک کاشفیت. نه برای بقاء کاشفیت.

اما صورت دوم که یکی قبل از وقت عمل صادر شده باشد و یکی بعد از وقت عمل صادر شده باشد، بحث ما این است که این عام اصلاً ظهورش در ما عدا آن شیء منعقد می شود کاشفیتش در این مقدار است .آن خاصی که قبل از وقت عمل صادر شده است آن به منزله شبیه قرینه متصله می شود . کانَّ شارع گفته است که عالم عادل را اکرام کن، خب این را با خاص لا تکرم النحویین که بعداً صادر می شود عموم و خصوص من وجه است این جا وجهی ندارد که این خاص دوم را مخصص قرار بدهیم مخصصیتش فرع این است که یک ظهور اقتضائی داشته باشد ما اصل اقتضاء ظهورش را هم زیر سؤال قرار دادیم پس بنابراین این جا هم فرق دارد با آن مبنایی که آقایان مشی می کنند.

اما صورت سوم: در هیچ یک از این صور اسبقیت زمانی دخالت ندارد، یک عام داریم دو تا خاص؛که یکی دیرتر و دیگری زودتر است و هر دو بعد از وقت عمل است. که ما این ها را کاشف از این قرار می دهیم که هر دو قبل از وقت عمل صادر شده اند بنابراین باز هم به شکل اول بر می گردد ، که مجرد اسبقیت دخالت ندارد چون این ها کاشف هستند که یک چیز دیگری قبل از وقت عمل وجود داشته است. بنابراین به نظر می رسد که در این صورت سوم هم وجهی ندارد که اسبقیت را ملاک قرار دهیم.

یک نکته ای در فرمایش آقای روحانی من دیدم انتظار داشتم بحث کشیده بشود به آن مبنایی که ما داریم ولی نیامده است در یک جایی متوقف شده است این است که آقای روحانی می گوید باید تفصیل قائل شد در این مساله بین خاصی که اول صادر شده است با خاصی که دوم صادر شده است، بعد می گویند البته این تفصیل در صورتی است که آن شخصی که می خواهد به عام عمل کند، ابتدا ،خاصِ اول به او برسد بعد خاص دوم برسد، ولی برای ما که هر دو خاص ها در یک زمان می رسد این تفاوت ها را ندارد. البته ایشان یک تفصیل خیلی مفصلی دارد که این فرمایش را روی این مبنا مشی کرده اند که : آن چیزی که ملاک است عام بماهو حجهٌ است، رو این فرض دنبال کرده است، می گوید اگر عام بما هو حجهٌ باشد خاص اول که صادر می شود حجیتش در ما عدای آن خاص منعقد می شود خاص دوم که صادر می شود نسبتش با آن عام بما هو حجهٌ ،عموم و خصوص من وجه می شود ، ایشان می گوید این نسبت سنجی ها و تغییر انقلاب نسبت در جایی است که آن خاص اول، ابتدا به شخصی برسد بعداً خاص دوم برسد مثل کسی هم زمان امام صادق و هم امام رضا علیهم اسلام درک کرده ، این حرف در مورد این شخص درست است.

ولی برای ما که از هر دو امام متاخر هستیم چون حجیت متوقف بر وصول است تا واصل نشود حجیت هم نیست آن عام در ما عدای باقی حجیت پیدا نمی کند و فرض این است که دو تا خاص ها با هم واصل شده اند. البته اگر این شد باید تفصیل قائل شد که کدام زودتر وارد شده است وصول به ما باید ملاک قرار بگیرد البته همین تفصیلاتی که حالا من تصادفاً یکی را کشف کنم این حجت باشد و اگر دیگری را خواند دیگری حجت بشود ؛حاج آقا اینها را عرفی نمی دانند. خود همین کاشف از این است که اسبقیت زمانی را صحیح نمی داند.

من تصور می کردم که ایشان با این تقریب می خواهند بحث را ببرند بر این که خاص ها بعد از وقت عمل صادر شده باشد ولی تو یک وادی دیگر رفت.

با توجه به ان مبناهایی که به نظر ما درست می رسد هیچ اسبقیت زمانی ملاک تقدیم نیست. طبق مبنایی که ما قبول نداریم باز هم اسبقیت زمانی ملاک نیست با تقریبی که برای کلام مرحوم شیخ کردیم.بنابراین اسبقیت زمانی به عنوان یک مرجح خاص و سبب ایجاد انقلاب نسبت نه طبق مبنای ما صحیح است و نه طبق مبنای متعارف آقایان.

نتیجه این می شود که اگر یک عام و دو تا خاص وارد شده باشد باید هر دو را تخصیص بزنیم، منهای آن بحثی که عرض کردیم که آیا این دو تا تخصیص زدن درست است یا نه؟ این بحث که یک خاص قطعی است و یک خاص ظنی است و یکی زودتر است و دیگری دیرتر است این تفصیلات جایی ندارد.

این صورت تنها یک بحث دارد که صورت مساله را عرض می کنم این که ما عام را با دو تا خاص تخصیص می زنیم این متوقف است بر این که تخصیص عام به مجموع خاص ها محذوری نداشته باشد. اگر محذور تخصیص یا تخصیص مستبعد پیش بیاورد اینکه چه می شود در کلمات آقایون وارد شده است که مرحوم امام هم مطلبی متفاوت با فرمایش آقایون دارد.